

شکسته دل تر از آن ساغرِ بلورینم
که در میانه خارا کُنی ز دست، رها
(دیوان خاقانی، ص ۴۷)

ساغرِ بلورین

گنجینه اشعار از دیوان خاقانی شروانی

تألیف

دکتر احمد غنی پور ملک‌شاه

سرشناسه: غنی پور ملک‌شاه‌احمد
عنوان و نام پدیدآور: ساغر بلورین (گزارش شش قصیده از دیوان خاقانی
شروانی) تألیف: احمد غنی پور ملک‌شاه
مشخصات نشر: تهران: تیرگان، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری: ۳۲۴ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۲۴-۰۲۰-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: خاقانی، عدیل بن علی، ۵۲۰-۵۹۵ق - نقد و تفسیر
موضوع: شعر فارسی - قرن ۶ق - تاریخ و نقد
رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ س۲ ۹۹/۸۱۲۸۸۳۲۹۵ PIR
رده بندی دیویی: ۸۱۱/۲۳
شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۹۴۸۴۰



انتشارات تیرگان
تهران، صندوق پستی: ۱۱۱۱۵-۱۱۱۱۵
Email: tati_pub@yahoo.com www.tiranpub.ir
۰۹۱۲۶۱۱۱۵۱۲ و ۸۸۸۱۳۰۵۹

ساعر بلورین

(گزارش شش قصیده از دیوان خاقانی شروانی)

دکتر احمد غنی پور ملک‌شاه (عضو هیأت علمی دانشگاه مازندران)
ویراستار علمی و ادبی دکتر مرتضی محمدی (عضو هیأت علمی دانشگاه مازندران)

طراح جلد: مجتبی صادقیپور

لینتوگرافی صدف • چاپ‌خانه مهارت • طراحی مارکا

نوبت چاپ نخست: ۱۳۹۳ • شمارگان ۱۰۰۰

شماره نشر: ۲۲۹

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۲۴-۰۲۰-۹

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

ردیف	عنوان	مصراع نخست قصیده	صفحه
—	درباره خاقانی		۸
۱	خسیس ریزه	مُشْتیِ خَسِیسِ ریزه که اهلِ سخن نیند	۲۴
۲	گلشن سبز	هر زمان، زاین سبز گلشن، رخت بیرون می‌برم	۴۰
۳	ریر فقر	سَریرِ فقر، تورا سَر کُشد به تاجِ رضا	۷۲
۴	بنا باقلانی	از سَرِ زلفِ تو، بویی سَر به مُهر آمد به ما	۱۱۸
۵	بوی رفا	مگسَر به ساحتِ گیتی نماید بوی وفا	۱۷۲
۶	صفتِ عشو	عشق بیفشرد پسای بر نمَطِ کبریا	۲۰۲
—		قصید بدون شرح	
۷	صبح خیزان	صبح خیزان! کاستین بر آسمان افشاندند	۲۴۸
۸	جرّ الحِجاز	شَبِروانِ بیون زخِ صبح، آینه‌سیما بینند	۲۶۱
۹	عندلیبِ جان‌ها	ای عندلیبِ جان‌ها! طباووسِ بسته‌زیورا!	۲۷۲
۱۰	پیرِ تعلیم	مرا دل، پیرِ تعلیم است و من، طفلِ زبان‌دانش	۲۸۱
۱۱	آلمان!	آلمان! ای دل که وحشت، ز جانت آورد، آلمان!	۲۹۴
۱۲	سُنتِ عَشاق	سُنتِ عَشاق چیست؟ برگزیده‌ی سِماختن	۳۰۳
—	کتاب‌شناسی		۳۰۶
—	منابع و مآخذ		۳۱۴

درباره خاقانی شروانی

«افضل الدین بدیل بن علی نجار شروانی از معروف‌ترین و تواناترین شاعران قرن ششم و از نام‌آوران شعر فارسی است که در سال ۵۲۰ ه. ق. در شروان، دیده به جهان گشود و به همین سبب، کلمه «شروانی» با تخلص او همراه بوده است. کریم‌پایان، نام خاقانی را «ابراهیم» نوشته‌اند؛ ولی خود وی، نامش را آن چنان که در سروده‌هایش ذکر کرده، «بدیل» خوانده است؛ چنان که گفته:

بدل من آید از تو جهان، سنایی را بدان دلیل، پدر، نام من، بدیل نهاد
(دیوان، قطعات، ص ۸۵۰)

وی در زمان حیاتش به «افضل الدین» شهرت داشت و معاصرانش نیز او را بیشتر به این لقب می‌شناختند. همین لقب هم در اشعارش در موارد زیاد آمده است. خاقانی در میان سروده‌هایش، نام «افضل شاعران» می‌دانسته و به این لقب خود می‌بالیده است. خود او در اشعارش می‌گوید:

افضل آر زاین فضول‌ها را نام افضل به جز افضل مَنهید
(دیوان، قصاید، ص ۱۷۳)

ابوالغلائی گنجه‌ای از شاعران هم‌عصر خاقانی در شعر زیر برای او لقب «افضل الدین» را به کار برده است:

تو، ای افضل الدین! اگر راست پرسی، به جان عزیزت کی نتوانم شادم
(تاریخ ادبیات در ایران، ص ۷۷۶)

سخنور نامی شروان در آغاز شاعری، تخلص «حقایقی» را برای خود برگزیده بود و تنها در چند مورد از اشعارش، این تخلص را به کار گرفت:

چون کار به کعبتین عشق افتد، شش پنج زَنش، حقایقی باید
(دیوان، غزلیات، ص ۵۹۲)

اما پس از آن که با ابوالعلای گنجه‌ای، آشنا شد و با کمک وی به دربار خاقان شروان، منوچهر شروان‌شاه راه یافت، تخلص «خاقانی» را برگزید و این نام را فراوان در سروده‌هایش به کار گرفت. منوچهر شروان‌شاه، فرزند فریدون، معروف‌ترین پادشاه خاندان خاقان و مُلقَّب به «خاقان اکبر» بود که شاعر، تخلص خود را از نام این پادشاه گرفته‌رد.

شروان، زادگاه خاقانی از شهرهای آرآن بود که بنای آن را به انوشیروان، یکی از پادشاهان قباد درانی نسبت داده‌اند. هرچند شاعر، بارها در سروده‌های خود از سرزمین و زاد اهلش یاد کرده است، گاهی از شروان، دلتنگی نشان می‌داد و آن شهر را نکوهش می‌کرد و آن را سَرای ستم و سرزمین تیرگی‌ها و «جایگاه بدی» خوانده است:

کائدر ظُّلماتِ خاکِ شروان / اشعارِ من است آبِ حیوان
(ختم الغریب، ص ۲۳۲)

عیبِ شروان مگن که خاقانی هست از آن شهر کابدش، شر است
(دیوان، ص ۶۸)

پدر خاقانی، علی، در شهر شروان، پیشه درودگری (= زاری) داشت و شاعر نیز در قصیده‌های خود، پدر را به «آرزومندی» ستوده است:

صانعِ زرینِ عَمَل، پیرِ صُناعت، علی / کز یدِ بیضا گذشت دستِ عَمَلِ رانِ او
(دیوان، ص ۶۴)

شیخ مهندس لقب، پیرِ دروگر، علی / کآزر و اقلیدس اند، عاجزِ برهانِ او
(دیوان، ص ۳۶۵)

هرچند پدر خاقانی از سواد، بهره‌ای نداشت، در پیشه خود و ظرافتِ کار و هنر و صنعت، مهارت خاصی داشت. آنگاه که پدرش از وی خواست که در شغلِ

درودگری به او کمک کند، خاقانی از او رنجیده خاطر گردید و در شعرش، او را سرزنش کرد و ظاهراً همین ناخرسندی از پدر و از پیشه او، سبب شد که درودگزرزاده شروان، سواد بیاموزد و درس بخواند و حتی در تحصیل دانش و ادب رایج زمان خود اهتمام ورزد.

مادرش نیز کنیزکی مسیحی بود که در جنگ‌های صلیبی از سرزمین روم به شروان آورده شد و در این سامان به اسلام گرایید و همسر علی نجار شد. وی مادر خورشید را پیش از طباخی^۱ نیز داشته است، بسیار عزیز می‌شمرد و همیشه از وی به نیکی و محبت یاد می‌کرد و از وابستگی او بود که در شروان می‌ماند:

عذر من دانید که غریب بای مادرم هدیه جانم، روان دارید بر دست صبا
(دیوان، ص ۲)

هستم ز پیِ غذا، مادر در طباخ نَسَب ز سویِ مادر
(ختم الغرایب، ص ۲۱۲)

در جای جای دیوان خاقانی، اطلاعات دقیق و زیادی از آیین نسطوری^۱ وجود دارد که پیداست آیینِ مادر، شاعر را واداشته است تا در مذهب مسیحیت، مطالعه و تحقیق نماید و از این طریق با اصطلاحات آن فرساخت آشنا گردد؛ البته نزدیکی شروان با آرمستان، ابخاز و همسایه بودن با کشورهای مسیحی نشین آسیای صغیر در استفاده خاقانی از اصطلاحات مسیحیت، بی‌تأثیر نبوده است.

نسطوری مَوَدی نَزادش اسلامی و ایزدیه هادش
مولد، بُده خَاک ذوعطابش فلیقوسِ الکییر، بابش ...

۱- نسطوری: یکی از فرقه‌های مسیحی که پیروانش بیشتر در ایران، عراق، سوریه و لبنان و به ویژه در میان آسوریان هستند. آنان به ربانیت حضرت عیسی (ع) اعتقاد ندارند و می‌گویند که آن حضرت از مادر زاده شده است.

بگریخته از عتابِ نسطور آویخته در کتابِ مسطور
(ختم الغرایب، صص ۲۱۷ و ۲۱۸)

هنگامی که خاقانی از پیشنهاد پدر، دلگیر شد، نزد عموی خود، کافی الدین عمر بن عثمان رفت که مردی حکیم، فیلسوف و طیب بود و در آنجا به تحصیل علم و دانش پرداخت. وی برای خاقانی، پدری مهربان و استادی راهنما بود و خاقانی، هزاره در سروده‌هایش از وی به نیکی یاد کرد:

بگریخته بر رویِ خندان در سایهٔ عمر بن عثمان
هم صدرم و هم ساهم هم غم صدرِ آجیل و امامِ اکرم
زاین غم به من، آن شاد را بیدار است کز قرصِ خور، آب و خاک دیده است
او، سیمرغی نمود در سال در زیرِ پرّم گرفت چون زال
آورد به کوه قافِ دانستن پرورد مسرابه آشیانش
(ختم الغرایب، صص ۲۱۹ و ۲۲۰)

خاقانی در حمایت تربیتِ عمویش بریستر علم زمان خود، تسلط یافت. به دلیل همین پیشرفت و نبوغ، عمویش، کافی الدین، او را «حَسَانُ الْعَجَم» را به او داد؛ لقبی که بیشتر در اشعارش آمده و آن را به مناسبتِ «احم رسول اکرم - صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ» در برابر «حَسَانُ الْعَرَب» که مدّاح پیامبر رده یافته است؛ چنان که خود می‌گوید:

چون دید که در سخن، تمامم حَسَانِ عَجَمِ نه تمامم
(ختم الغرایب، ص ۲۲۲)

مرگِ زود هنگامِ عمو در بیست و پنج سالگی شاعر، باعث گردید وی، تنها حامی خود را در تحصیل علم و دانش از دست بدهد. با وجود این، خاقانی از کسب معلومات، دست برنداشت و برای آن، سعی و تلاش فراوان کرد.

خاقانی، پس از درگذشت عمو، کوشید به دربار پادشاهان راه یابد تا بتواند از امکانات درباری برای کسب علوم زمان استفاده نماید. در همین هنگام با ابوالعلاء گنجوی آشنا شد و همین آشنایی، سبب گردید تا به دربار راه یابد و نام و آوازه‌ای به دست آورد. ابوالعلاء، خاقانی را شاعری مُستعد دید. و سعی کرد که او را در فنون شعر و ریاضت تربیت کند. این رشته نزدیکی، پس از ازدواج خاقانی با دختر ابوالعلاء گنجوی تقویت شد. هنگامی که ابوالعلاء، خاقانی را به دربار خاقان شروان بُرد و از خاقان شروان، لقب «خاقانی» را برای او گرفت، از آن پس به بعد، این شاعر پر آوازه، تخلص «خاقانی» را جای تخلص پیشین خود، «حقایقی» برگزید؛ اما دیری نگذشت که خاقانی مُت به استاد خود را فراموش نکرد و پیوند مهر و دوستی آن دو از هم گسیخت. در دربارش از سروده‌هایش، حرمت استادی را نگه نداشت و ابوالعلاء گنجوی را نکوهش کرد.

پیشِ بزرگان ما، آبِ کیم روشن است
کتاب ز پسِ من خورد بر صفتِ آسیا
رنجِ دلم را سبب، گردشِ این نیست
فعلِ سگِ غَرچه است خلدِ خَر روستا
(دیوان خاقانی، ص ۳۸)

بینی سگِ گنجبه را در این کوی
هم سرخ قفا و هم سرخ روی
آن مُلحد، ابوالعلاء سافِل
چون وحش و بهیمه، غفل و غافل
(ختم الغریب، ص ۲۳۵)

ولی خاقانی، پاسخ این بی‌احترامی به استاد خود را دید. دیری نگذشت که یکی از شاگردان خاقانی به نام مُجیرالدین بیلقانی که در آغاز، وی را ستایش کرده بود، راه

شاگرد ابوالعلای گنجه‌ای را در پیش گرفت و استاد خود، خاقانی را نکوهش کرد و هجو گفت و به قانون روزگار از مجیرالدین بیلقانی بر خاقانی، همان رسید که از او بر ابوالعلای گنجه‌ای رسیده بود.

هنگامی که خاقانی به دربار منوچهر شروانشاه راه پیدا کرد، شهرت فراوان یافت و پادشاه، پاداش و جوایز بسیار گرفت. او، مدت زیادی در خدمت شروانشاه بود؛ اما کم‌کم از دربار و زندگی مرفه، خسته شد و آرزوی دیدار خراسان و عراق کرد. در سال ۵۴۹ یا ۵۵۰ ه. ق. به فرمان پادشاه به قصد دیدار خراسان که آرزوی دیرینه‌اش بود، نخستین سفر خود را در پیش گرفت؛ ولی در شهر ری، بیمار شد و در پی حملهٔ ترک‌کن غز به آن ناحیه، نتوانست به سفر خود ادامه دهد و به ناچار به شروان بازگشت. این سفر برای خاقانی، خاطرهٔ بدی به همراه داشت و خاقانی، بارها از این که نتوانسته در سلامت بیماری در شهر ری به این سفر خود ادامه دهد، شکوه و شکایت سر داده است. وی که بیش از نرفتن به خراسان، شاعر را آزار می‌داد، گم شدن تعداد زیادی از سروده‌ها و نوشته‌های فارسی و عربی شاعر بود. سرانجام، پس از تحمّل رنج‌ها و سختی‌ها، این سفر نیمه‌تمام به حضور شروانشاه رسید، در حالی که «بند باقلانی»^۱ را می‌ساخت. خاقانی، این ماجرا را به قلم خود نوشته است:

«... بدین نیت، خویشتن بر سر چوب پاره افکند که قوت بر سر نشستن نداشت. چون به دو فرسنگی زنجان رسید، در شب، پالانی‌ای آگم شد. بامداد در دست شتربانان باز یافتند. جامه‌دانی که به مقامات نظم و نثر و

۱- بند باقلانی: نام سدی که منوچهر شروانشاه بر روی رود گر در شروان بسته است.

۲- پالانی: اسب یا آستر کم‌ارزش که به جای زین بر آن، پالان (= پوششی انباشته از کاه، پوشال و مانند آن‌ها که برای بارکشی یا سواری بر پشت چارپا می‌گذارند) می‌گذارند.

رسالات تازی و عربی مَحْشُو^۱ و مَشْحُون^۲ بود و صد هزار نُگت^۳ و نُتَف^۴ و
فَقَر^۵ لَمَع^۶ تعیبه داشت، هر چه طلیدند، نیافتند. و الحق، خزانه‌ای غیبی و گنجی
عرشی از دست برفت که تا پرگار حیوه تنگ درآمدن، آن تَحَسُّر از نقطه دل
برنخیزد. و این واقعه با مرض الجسد یار شد، و این ضعیف را از دست وجود بیرون
برد. مع هذا به هر صفت که بود، به صَوْب^۷ تبریز یاز رسید» (منشآت، ص ۲۸۶)

خاقانی از این که نتوانسته بود به سفر خود ادامه دهد، آن شهر را نیکویش کرد:

نیکویش را که سیاه بسر سر آب و هوای ری
دور از مجاوران تکبارم نمای ری
در جبهه نشسته‌ام که چرا خوش نشسته‌اند
این خوانندگان خلد به دوزخ سرای ری
آن را که تن بر آب و هوای ری آورند،
دانا آب و جان، هوا شد از آب و هوای ری
ری، نیک بد؛ ولیک بد من، عظیم نیک
من، شاگرد دور و شکایت فزای ری
بروان (قصاید، ص ۴۴۳)

۱- مَحْشُو: پُر و انباشته.

۲- مَشْحُون: انباشته.

۳- نُگت: ج «نگته» به معنی «سخن معمولاً کوتاه و حاوی معنایی باریک که فهم آن نیاز به تفکر و تأمل داشته باشد یا انگیزه تفکر باشد».

۴- نُتَف: ج «نُتَفَه» به معنی «چیزهای دست‌چین. برگزیده‌ها».

۵- فَقر: ج «فَقَرَه» به معنی «کلام نیکو».

۶- لَمَع: درخشان.

۷- صَوْب: ناحیه، منطقه.

سفر دوم خاقانی در سال ۵۵۱ ه. ق. روی داد. این بار با اجازه شروان‌شاه، راه سفر مکه در پیش گرفت. در این سفر بود که قصیده‌ای در وصف «مکه» سرود که بعدها به نام «بَکُورَةُ الْأَسْفَارِ وَ مَذْکُورَةُ الْأَسْحَارِ» معروف گشت:

صبح از حمایلِ فلک آهیخت خنجرش
گیمختِ کوه، آدیم شد از خنجر زرش
هوا پاسبان که طُورَهٗ بامِ زمانه داشت،
چون طُورَهٗ، سَر بُریده شد از زخم خنجرش
صبح از سِفدِ چو یوسف، و مه، نیمهٔ تُرُنج
کس از چرخ، دست بُریسده برابرش
(دیوان، قصاید، ص ۲۱۵)

سرودن مثنوی «ختم الغرایب» (الغایبُ العِراقین)، رهاورد دیگر دومین سفر خاقانی از زیارت خانه خداست. این سفر در سال ۵۵۱ ه. ق. با برگشتن به شروان، پایان یافت.

خاقانی در سال ۵۶۹ ه. ق. برای بار دوم به مکه مهاجرت کرد و هنگام بازگشت از سرزمین عراق دیدن نمود. وی با دیدن خرابه‌های «ایوان مدائن» در عراق، سخت اندوهگین شد و قصیده‌ای معروف در وصف آنجا سرود:

هان! ای دلِ عبرت‌بین! از دیده، عبَر گُن، هان!
ایوانِ مدائن را آینهٔ عبرتِ دَن
یک رَه ز لبِ دجله، منزل به مدائن گُن
وز دیده، دوم دجله بر خاکِ مدائن ران
(دیوان، قصاید، ص ۳۵۸)

به نظر می‌رسد که خلیفه، اَلْمُقْتَضٰی لِأَمْرِالله، خلیفه عَبَّاسی در این سفر از شاعر شروان خواسته است که دبیری او را بپذیرد؛ اما وی نپذیرفت و از آن، سر باز زد.

سومین سفر خاقانی که بر آن شد به زیارت خانه خدا برود، با ماجرای زندانی شدن شاعر همراه بود. چون در سال ۵۶۹ یا ۵۷۰ هـ. ق، پنهانی و به میل خود، شروان را ترک کرد و از شروان‌شاه، اجازه نگرفت، به دستور پادشاه، زندانی شد و بنا به ترتیب یک سال در زندان به سر بُرد. گروهی، علت زندانی شدن شاعر را نپذیرفتن کار دبیری در دربار شروان‌شاه نوشته‌اند؛ عده‌ای نیز بر این باورند که سخن چنان و حسودان، تا مدت‌ها بعد گویی از شاعر، جایگاه او را نزد شروان‌شاه متزلزل کنند.

این امر، سبب نردن شروان‌شاه، کینه خاقانی را به دل بگیرد و او را زندانی کند. از سوی دیگر، خاقانی نیز از سفر دوم حج، تصمیم گرفت که از دربار پادشاهان، کناره‌گیری کند و راه بند تقوا در پیش گیرد. خاقانی در زندان با سرودن قصیده‌ای که بعدها به قصیده «بینه» معروف شد، از بزرگزاده مسیحی بیزانس، «آندرونیکوس کمئوس» طلب کمک نمود و او را واسطه قرار داد تا شاید از بند برهد. این قصیده از جمله قصاید معروف و مشهور خاقانی است که شاعر با توانایی تمام، آگاهی گسترده خود را از آیین و روش آن مسیحیت در آن آورده است؛ اما شفاعت شاهزاده بیزانسی، مؤثر واقع نشد و شاعر همچنان در زندان، گرفتار و در بند ماند. کوشش خاقانی برای رهایی از دیگر افراد نیز بی‌نتیجه بود تا این که خواهر شروان‌شاه، عصمت الدّین، نامه‌ای نوشت و آزادی خود را درخواست. سرانجام با اصرار و تلاش عصمت الدّین با اصرار و تلاش از زندان رهایی یافت و بنا به درخواست خواهر پادشاه به سفر حج رفت. آن قصیده، چنین آغاز می‌شود:

فلک، کز روتر است از خطُ ترسا مرا دارد مُسلسل، راهبِ آسا
نه روحُ الله بر این دیر است، چون شد چنین دَجَالِ فِعْل، این دیر مینا؟
(دیوان، قصاید، ص ۲۳)

حاصل زندانی شدنِ خاقانی، سروده‌های بسیار عمیق و پرمحتوایی بود که از سرچشمه طبعش تراوید و در ادبیات فارسی به عنوان «حَبِیَّه» به یادگار مانده است. در زنگنه از این سفر در سال ۵۷۱ ه. ق. فرزند بیست ساله‌اش، رشید را از دست داد به موجب دل‌آلودگی و رنجش شدید خاقانی گشت و در غم از دست دادن وی به سوگواری نشست:

صُبْحگاهی سَرِ خونا بدید بگشاید زَالِه صَبْحدم از نرگسِ تَر بُگشاید
دانه‌دانه گهرِ آشکِ بیاری چنانکه گِبره رَشْتَه تسبیح ز سَر بُگشاید
(دیوان، قصاید، ص ۱۵۸)

به نظر می‌رسد خاقانی در سال ۵۷۰ ه. ق. در تبریز در گذشته باشد و در کوی سُرخاب تبریز در مَقْبَرَةُ الشُّعْرای تبریز در کنار چند تن دیگر از بزرگان ادب فارسی به خاک سپرده شده است که امروز، نشانی از مرز راهبرش نیست.

آثار خاقانی

آنچه از خاقانی شروانی به یادگار مانده است، چنین است:

۱- دیوان اشعار که دربردارنده قصاید، مُقَطَّعات، ترجیعات، غزلیات و مثنویات است و در حدود هفده هزار بیت است.

۲- مثنوی تُحْفَةُ الْعَرَّاقین، منظومه‌ای است دارای سه هزار و دویست بیت که خاقانی آن را در سفر دوم حج در قالب مثنوی در وزن «مَفْعُول مَفَاعِلُن فَعُولُن» در

بَحْر هَزَج مُسَدَّسْ أَخْرَب مَقْبُوض به نظم در آورده است. این اثر برای بار نخست در هند و بار دیگر در تهران به تصحیح دکتر یحیی قریب به چاپ رسیده است.

۳- مَنشآت خاقانی، نامه‌هایی است که به بزرگان و شاهان نوشته است. این نامه‌ها در بازگشایی گوشه‌های از زندگی خاقانی، بسیار سودمندند.

ویژگی‌های شعر خاقانی

خاقانی از بلندسرایان بزرگ ادب فارسی است. او از شیوه «شعر فنی» در سروده‌های خود استفاده می‌کرد. قوت اندیشه و مهارت در بیان الفاظ و خَلقِ معانی و ابتکار مضامین جلالت و بزرگیِ شعر خاقانی است و به طور کلی می‌توان در تمامی سروده‌هایش، این تازگی را مشاهده کرد. وی در توصیف، مهارت خاصی دارد. توصیف او از آتش، باد، مه، مجالس بزم، بهار، خزان، طلوع آفتاب و ... نمونه‌های زیبایی از توصیفات زبان فارسی است. به علت توصیف‌های زیادی که از صبح و زیبایی‌های آن نموده است، به «شاعر صبح» نیز معروف شده است. کمتر قصیده یا قطعه یا غزلی است که در دیوان خاقانی با وصف صبح آغاز نشده باشد:

صبح‌دم چون کله بندد آه دود آسمان زین
چون شَقِّق در خوت نشیند کجای پیمای من

(دیوان، قصاید، ص ۳۲)

استفاده از آرایه‌های ادبی، همانند تشبیه، استعاره، ایهام، ایهام کسبه، کنایه و ... از دیگر ویژگی‌های شعر اوست. او، شاعر اندیشه است؛ اما در کنار اندیشه برای این که سخنان خود را بیاراید و زیباتر نماید، از تمام شگردهای ادبی بهره جسته و برای آراستن سروده‌هایش از آن استفاده کرده است:

شیردلان را چو مهر، گه یَرَقسان، گاه لَرز
سگک جگران را چو ماه، گه دِق، و گاهی وَرَم

(دیوان، قصاید، ص ۲۶۳)

طاووس بین که زاغ خورد؛ هَو آنگه از گَلو
گاوَرَس ریزدهای مُنْقَا برافکنند

(دیوان، قصاید، ص ۱۳۴)

استفاده از قافیه‌های مشکل از دیگر ویژگی‌های شعر خاقانی است که طولانی بودن تعداد ابیات قصاید و به کار گرفتن قافیه‌های مشکل، حاکی از مهارت و دقت شاعر در آفرینش است. برای نمونه در مدح فخرالدین شروانشاه منوچهر، قصیده‌ای ساخته است که بیست دارد و در آن از قافیه مشکلی مانند «آفاق»، «وفاق»، «الارزاق»، «اخلاق» و... استفاده کرده است:

ز عدلِ شاه که زد پنج نوبه در آفاق، چهار طبعِ مُخالف شدند جُفتِ وفاق
رسید وقت که پیکِ امان ز حضرتِ او، رسان آیتِ رحمت به آنفُس و آفاق

(دیوان، قصاید، ص ۲۳۴)

به غیر از به کارگیری قافیه‌های مشکل در شعر دیوان، ردیف‌های سخت نیز بسیار دقت نموده است. به همین دلیل، ردیف اشعار خاقانی بسیار سُرُوف و قابل توجه است. ردیف‌های اشعار او، گاهی حُرُوف و ضمائر و گاهی اسما و افعال و عبارات فعلی است:

بر کوسِ نَوای نو بَسردار به صبح اندر
گلگون چو شفق، کَاسی، پیش آر به صبح اندر
گلبانگ رَند کوسَت؛ گلفام شود کَاسَت
کَاش ز گلاب آرد خَمار به صبح اندر

(دیوان، ترجیعات، ص ۴۹۷)

به میدانِ وفا، یارم چنان آمد که من خواهم
 تَدِ دیوانِ هوا، کارم چنان آمد که من خواهم
 ز دفتر، فالِ اُمیدم چنان آمد که من جُستم
 ز قُرعه، نقشِ پندارم، چنان آمد که من خواهم
 (دیوان، غزلیات، ص ۶۳۶)

خاقانی، شاعری است که علاوه بر کاربرد الفاظ زیبا و ناب به محتوای سخن خودش نیز دقت کرده است. این امر به دلیل آگاهی او از علوم زمان بود. مطالعه و آگاهی از علومی همچون تاریخ، فلسفه، طب، نجوم، قصص پیامبران، قرآن، تفسیر، حدیث، فقه و سایر ادبیات و باورهای مسیحی، عامل مؤثری در شکل‌گیری آثار خاقانی بوده است. در آثار او علاوه بر استفاده از لغات دشوار و باریک‌اندیشی و ژرف‌نگری او در آفرینش آثار ادبی، همه دست به دست هم می‌دهند و درک اشعار خاقانی را مشکل و گاهی غیر قابل فهم می‌نمایند. با وجود این، کسی که در مورد علوم زمان خاقانی، اطلاعاتی دست‌پاچه و با کمی دقت می‌تواند به عمق سروده‌های این شاعر فرزانه راه یابد و نادانستی را بگذارد و به هدف اصلی خاقانی دست یابد.

محسوس‌ترین خصوصیت شعر در عصر خاقانی پیچیدگی و دشواری و دیریابی آن است. در این نوع شعر - که آن را شعر فنی می‌نامند - شاعر سعی می‌کند از همه معلومات خود بهره جوید و تصاویر شعری را با اطلاعات علمی زمان خود در آمیزد. در این قرن، شعری را ممتاز و ارزشمند می‌دانستند که به سختی دریافته شود. شعر خاقانی، نمونه برتری از این نوع شعر است. تخیل شاعر در کرانه‌های

دور دستِ دانش‌ها سیر می‌کند و معانی مختلف را به هم پیوند می‌زند و ترکیب‌ها و تصویرهای بدیع می‌سازد:

تساقلم را مارِ گنجِ پادشاهی کرده‌اند،
 از دهانِ مار، گنجِ شایگان افشاندند
 ترکیبِ گاوِ کوهی دیده‌ای آموی دشت،
 از لعابِ زردمارِ کم‌زبان افشاندند
 ترجمانِ شایخی است آن عصری قلم
 شایخی از تارکِ آن ترجمان افشاندند
 گویی آن دم کز چرخِ مرید، مشرق نوشت
 میخ بر مهرِ زر زبیرِ قان افشاندند
 چون ز تاریکی به بلغار آمد و بد ز فشانند،
 اهلِ بابل بر رهش، تیران افشاندند
 (دیوان، ص ۱۱)

البته یادآوری این نکته، ضروری است که آشنایی با سبک و سوزن و رسوم متداول آن عهد در کسانی همچون خاقانی، تنها برای اظهار معلومات و شعر و احیاناً در مکاتباتی است که با امرا و بزرگان داشته است.

بخش زیادی از اشعار خاقانی در مدح و ستایش پادشاهان و امیران و بزرگان عصر است؛ اما وی در عین مداحی، انسانی بلندهمت و قناعت‌پیشه است و با آن که به دربار نزدیک بود و شغل دیوانی به او پیشنهاد می‌شد، همواره از پادشاهان، کناره‌گیری می‌کرد و دل به امور مادی دنیا نمی‌سپرد.

به غیر از مدح و ستایش، تعدادی از قصاید خاقانی در بیان اعتقادات مذهبی سروده شده است که شامل نعت و ستایش حضرت رسول اکرم (ص) و در بیان توحید و موعظه و پند است. حتی در بعضی از اشعار، شاعر از سفرهای خود به حج، سخن می گوید و منازل و مناسک حج و همچنین بادیه و حرکت کاروان را به تصویر می کشد:

هَیْ! رَهْ وَاقِصَه! وَاقِصَه آن راه شَویم
 که هَر بَر کَاش، بَر کَهِ بَر کُهِ سِینا بَینند
 ادیب به بر آن بحر چو باران ز حُبَاب
 قَبْلَه سِیم زده، حِلْسَه وَا حِیَا بَینند
 از خَفَا جَمِ بَر سَیَرِ راه، مَعُونَت یابند
 رَغَزِ کَهِ بَهِ لَبِ چاه، مَوَاسِنَا بَینند
 (دیوان، قصاید، ص ۹۶)

تعداد زیادی از اشعار خاقانی به مرثیه اختصاص یافته است. جانشوزترین این مرثیه ها، مرثیه ای است که شاعر در مرگ فرزند خود، رشیدالدین سروده است. همچنین مرثیه هایی در سوگ از دست دادن کافی الدین، عموی خود سروده که از جمله مرثیه معروف در ادب فارسی است.

شکایت از روزگار و بیان بدبینی خود نسبت به اجتماع مردم زمان از دیگر موضوعات قصاید خاقانی است. او، شاعری زودرنج و دل نال است. به نظر او، مردم روزگار به مقام بلند و مرتبت شاه مخ او، توجهی ندارند و در واقع هر زمانه او، انسان های فرومایه و بی ارج به جایگاه بلند دست یافته اند و دانشمندان و حکیمان در برابر این فرومایگان، سر تسلیم فرود آوردند. برای نمونه در ابیات زیر، خاقانی از دست حسودان زمان، شکوه و گلایه می کند و چنین می گوید:

مُشتی خَسیسِ ریزه که اهلِ سخن نیند
چون ماهِ تَخشِبند مُزور؛ از آن، چو من
از هولِ صُورِ فکرتِ من در قیامت‌اند
پروردگانِ مائدهٔ خِساطِرِ مَتَنَد
بلا من؛ قِران کنند و قَرینانِ من نیند
انجسمِ فروزِ گنبدِ هَرانجمن نیند
گرچه چو اهلِ صُور، فکنده کفن نیند
گر خود به جمله، چون پسرِ ذوالنِزن نیند
(دیوان، قصاید، ص ۱۷۴)

شعر خاقانی که در زمان خود شهرت داشت، هم در کتاب‌های روزگار او مانند «راحة الصدوق» راویان که در سال ۵۹۹ ه. ق. نوشته شده؛ و هم در کتاب‌های بعد از آن مانند «مرزبان‌نامه»، «اللمع فی معاییر أشعار العجم»، «مرصاد العباد» و... نقل شده است.^۱

^۱ - در نگارش این بخش از منابع زیر استفاده شد:

- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات «فارس»، جلد ۲، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۶.
- خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او، غفار علی میرزا، ترجمه میرهدایت حصاری، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ختم الغرایب (تحفة العراقین) خاقانی شروانی، مقدمه، تصحیح، تعلیق، دکتر یوسف عالی عباس آباد، انتشارات سخن، چاپ نخست، ۱۳۸۶.
- دیدار با کعبه جان، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر سیدضیاء الدین سجادی، انتشارات زواری، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- رخسار صبح، دکتر میرجلال الدین کرآزی، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- زندگی و شعر شاعران بزرگ ایران، گروه نویسندگان، انتشارات تیرگان، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
- سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۰.
- شاعر صبح، پژوهشی در شعر خاقانی شروانی، دکتر سیدضیاء الدین سجادی، انتشارات سخن، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۳.
- گزیده اشعار خاقانی، دکتر عباس ماهیار، نشر قطره، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲.

خسیس ریزه

نگوهش آقران و حاسدان^۱

- (۱) مُشتی خَسِیسِ رِیزه که اهلِ سخن نیند،
با من، قِـرآن کُـنند و قَـرِینانِ مَن نیند
- (۲) چوَن ماهِ نَخْشِیند مُزَوْر؛ از آن، چو مَن
آنجَمِ فـرُوزِ گنبدِ هـسَرِ انجـمَن نیند
- (۳) از مـوِاِصُورِ فـکـرتِ مَن در قِیامتِ اند،
در چه چو اهلِ صُور، فـکـندۀ کَفَن نیند
- (۴) پروردگارِ مـا مـدۀ خـطـا طِـرِ مَـنـد،
گر خود به جملۀ، چوَن پسرِ دُوالِیزَن نیند
- (۵) بـلِ نایبـان و یـا قِـیـاسان و لایستِ اند؛
زیراکه شـبـانِ جـهـانِ جـهـانِ سـخـن نیند
- (۶) گاوی کُـنند و چوَن صـدِ ف، آتـنِ اند؛ لیک
از طـبـع، گـوهرِ مـو قـنـبـر فـکـن نیند
- (۷) چوَن تـشـتِ بـی سـرنـد و چو در بـشـرِ آمـدند،
اَلـشـا شـنـاعـتِ و دَریـسـه مـن نیند
- (۸) گـسـاهِ فـریـب، دـمـنۀ افسـو نـگـرنـد؛ لیک
رو زِ هـنـر، غـضـنـفِ لـشـکـر شـن نیند

۱. متن تمام قصاید از روی نسخه دیوان خاقانی، ویراسته دکتر جلال الدین کزازی، نشر مرکز، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷ انتخاب شده است.